

سلسله مراتب علمای شیعه و کارکرد آن‌ها از اواخر دوره صفویه تا پایان زندیه (۱۲۰۹-۱۱۳۵ ق)

با نگاهی به علمای شیراز

سیده صفیه مرتضوی

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

شکوه السادات اعرابی هاشمی (نویسنده مسئول)

استادیار گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

shokouharabi@gmail.com

فیض اله بوشاسب گوشه

دانشیار گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱ سال ۱۹ شماره ۷۲-صفحه ۲۸۱-۲۶۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۲۵

چکیده:

با توجه به جایگاه و نقش مذهب شیعه در دوره صفویان بررسی و روابط سلاطین صفوی با عالمان دینی، علما در مناصب مختلفی گمارده می شدند، این مناصب گاه ریشه در ساختار دیوانی ایرانی داشتند و گاه ابداع صفویان و یا الگوبرداری از مناصب حکومتی عثمانیان بودند. از این مناصب می توان به صدارت، ملاباشی، شیخ الاسلام، قاضی، قاضی عسگر، امام جمعه و... اشاره نمود. قدرت این مناصب در ورود به امور حکومتی تا حد زیادی به ضعف و قدرت سلاطین صفوی و نوع نگاه آنها به دین و مذهب داشت، به نحوی که در اواخر صفویه قدرت علما در مناصب سیاسی و حکومتی افزایش یافت. در دوره افشاریه وجود بعضی شاخص‌ها؛ نظیر محدود شدن کارکردهای مذهبی و اجتماعی علما و حضور کم‌رنگ آن‌ها در عرصه سیاسی، محدود شدن منابع مالی واقعی و غیرواقعی علمای شیعه و در نهایت گوشه‌گیری و مهاجرت به سرزمین‌های مجاور ایران نشان‌دهنده ضعف نهاد دینی و عدم دخالت علما امور حکومتی و سیاسی در این دوران است. در دوره زندیه بویژه در دوره کریم خان با محدود نمودن قدرت علما دینی، سعی کرد ضمن بهره‌وری از آنان در مراتبی که نیاز بود از نفوذ و دخالتشان در سیاست‌های خود جلوگیری نماید، با توجه به شواهد و قرائن می توان گفت از اواخر صفویه به بعد، این مناصب جایگاه خود را در ساختار دیوانی و حکومتی از دست داده و علما بیشتر رهبری اعتقادی و مذهبی مردم را به عهده داشتند. که علمای شیراز نیز از این قاعده مستثنی نبودند.

کلیدواژه: علمای شیعه، صفویه، مناصب دینی، افشاریه، زندیه.

مقدمه:

برای بررسی سلسله مناصب و کارکرد متولیان نهاد دین در سده دوازدهم هجری و بالاخص در دوره افشاریه و زندیه هیچ منبع دینی‌ای در دسترس نیست. شاید با تکیه بر منابعی چون تذکره الملوک و یا دستور الملوک که ساختار دیوان دینی دوره صفویه را گزارش کرده است بتوان الگویی از سلسله مراتب متولیان دین در دوره افشاریه و زندیه بدست آورد. سایر کتب تاریخی و منابع اصیل در دوره‌های مورد بحث هیچ کدام با دقت نظر و عمق کافی به ساختار دینی این دوره نپرداخته‌اند و در کنار انبوه روایات درباره نهاد سیاسی صرفاً از افرادی به نام ملاً، صدر یا قاضی و شیخ الاسلام یاد کرده‌اند. (عبدی ۱۳۹۴).

کتب رجال شناسی و یا تواریخ عمومی که به معرفی علمای شیعه در سده دوازدهم هجری پرداخته‌اند و یا تذکره نویسانی چون حزین لاهیجی (۱۱۸۰-۱۱۰۴ ق) و سفرنامه نویسان چون اوتر و نیبور گزارش زیادی از ساختار دیوانی دینی این دوره ندارند. این کمبود اطلاعات در مقایسه با دوره صفوی می‌تواند نشان دهنده آشفتگی و هرج و مرج اجتماعی باشد. مسلماً در چنین شرایطی بحرانهای سیاسی فضایی برای توجه به مسائل اجتماعی باقی نمی‌گذاشت از سوی دیگر نشان دهنده ضعف نهاد دینی هم بود که در کنار آشفتگی‌های نهاد دولت در این دوره حتی در مبانی اخلاقی اجتماع هم تأثیر گذار بود. در واقع عالمان شیعه از سال ۱۱۳۵ ق تا سال ۱۲۱۰ ق در انزوای سیاسی قرار گرفتند و از دخل در امور حکومتی محروم بودند. وجود افغان‌های سنی و نادر شاه که دارای گرایش دینی مشخصی نبود و نظامی‌گری را ترجیح می‌داد باعث شد عالمان از دستگاه حکومتی فاصله بگیرند بنابراین سلسله مراتب ذکر شده بر اساس الگوی ساختار دیوانی دینی اواخر صفویه و بر اساس تذکره الملوک ذکر می‌گردد.

بحث:

صدارت

برخلاف منصب ملاباشی که ابداع صفویان بود، صدارت از مناصب ریشه دار ساختار دیوانی ایران بود. چنان که یک ساختار دیوانی دینی ریشه دار، در ضمن ساختار گسترده‌تر دیوان سالاری ایرانی فعالیت می‌کرد که سلسله مراتب ویژه خویش را داشت و در پیوند تنگاتنگ با ساختار سیاسی بود.

لذا آن چه بر عهده و در حوزه اختیارات صدر هم قرار می‌گرفت از ابداعات صفویان نبود. اما تحولات و تغییراتی که در نهاد دینی در دوره صفوی پدید آمد در حوزه وظایف صدر هم تاثیرگذار بود و این منصب در اختیار اهداف سیاسی و مذهبی قرار گرفت چنان که برجسته‌ترین اعضای دیوان سالاری دینی شد. صدارت بر رهبران مذهبی و اوقاف نظارت داشت و در عین حال امور شرعی را اداره می‌کرد. در دوره شاه سلیمان صفوی، منصب صدارت به دو بخش خاصه و عامه تقسیم شد. چنان که بعد از سقوط دولت صفوی این دو عنوان موجود بوده است (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۲). مقام صدارت در ایران به دو نفر اختصاص داشت یکی صدر خاصه و دیگری صدر عامه یا صدر الممالک، گاه نیز این دو منصب فقط به یک نفر داده میشد؛ صدور خاصه و عامه را نواب هم می‌گفتند، چرا که در امور شرعی نایب شاه بودند. صدور خاصه و عامه موجب معینی نداشتند، ولی از حق التولیه‌ها و نظاره موقوفات و غیره ده نیم به ایشان می‌رسید نواب یا صدر ریاست امور دینی را بر عهده داشتند (کاری ۱۷۰: ۱۳۴۸) تاورنیه در سفرنامه خود، صدر را، شخص اول روحانی در ایران و رئیس شریعت و قوانین نام برد (تاورنیه، ۵۸۸: ۱۳۳۶). شاردن نیز صدر را مقتدر، وی را پادشاه و حاکم امور داند مذهبی و حقوقی، شیخ، قبله گاه واقعی، قائم مقام پیغمبر و نایب امامان می‌دانند (شاردن: ۱۳۷۲: ۱۳۳۵.۴) همچنین مقام صدارت در انحصار سادات بود (جعفریان ۲۱۳: ۱۳۷۹).

بنابر گزارش دستور الملوک وظایف صدر چنین تعریف شده است:

«منظور از تفویض این دو منصب عظمی، رتق و فتق کل موقوفات محال متعلقه به هر یک از نصب و تعیین حکام شرع و مباشرین موقوفات و تفویض و ریش سفیدی جمع سادات و علما و مدرسان و قاضیان و شیخ الاسلامان و نایب الصداره و متولیان جزو و ناظران و موقوفات و پیش نمازان و خطباء و مؤذنان و حفاظ و معرفان است و غسالان و حفاران نیز به خصوص ما از قرار تصدیق و تجویز غسال باشی و عزل ایشان و دادن وظیفه از موقوفات بعد از عرض به موجب امثله و اختبه ایشان بوده و دیوان احداث اربعه عبارت از قتل و ازاله بکارت و شکستن دندان و کور کردن است.» (میرزا رفیعا، ۱۷۴: ۱۳۸۵-۱۷۳).

بنابر نوشته تذکره الملوک نیز «لازمه منصب مطلق صدارت تعیین حکام شرع و مباشرین اوقاف تفویضی و ریش سفیدی جمیع سادات و علما و مدرسان و شیخ الاسلامان و پیش نمازان و قضاء و متولیان و حفاظ و سایر خدمه مزارات و مدارس و مساجد و بقاع الخیر و وزرای اوقاف و نظار و مستوفیان و سایر عمله سر کار موقوفات و محرران و غسالان و حفاران با اوست و دیوان احداث اربعه را که عبارت از قتل و ازاله بکارت و شکستن دندان و کور کردن است و عالیجاه دیوان بیگی بدون حضور صدور عظام نمی‌رسد و حکام دیگر شرع را مدخلیت در احداث اربعه نیست» (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۲).

کی از نکات ضروری در رابطه با مراکز دینی و آموزشی دوره صفویه، بررسی بودجه این مراکز است که به نظر میرسد بررسی این موضوع در مناسبات دینی و سیاسی صفویه، رابطه تنگاتنگی با منصب صدارت و مجموعه حاکمیت صفویان دارد؛ چرا که تأمین بخشی از بودجه مراکز آموزشی و مدارس علوم دینی زیر نظر «صدر» که بالاترین مقام دینی در صفویه بوده و شرح وظایف متعددی بر عهده او گذاشته شده، بوده است. از جمله کارها و شؤون او رسیدگی به امور مساجد، موقوفات و اماکن متبرکه بود. با توجه به سفرنامه های به جامانده از این دوره از جمله کمپرنو: او حق دارد و دارای این قدرت است که شهریه و حقوق برای متولیان، کارکنان و خدام، مدرسین، طلاب، و عاظ و روحانیون از هر درجه و مرتبه، بنا به نظر و تشخیص خودش بر اساس استحقاق آنها وضع کند، افزایش دهد و یا کم کرده و یا حتی آن را به کلی قطع کند (کمپفر، ۱۳۶۰ ص ۱۲۱). دایره وظایف صدر گسترده است؛ به طوری که تعیین حکام شرع و مباشران اوقاف تفویضی و ریش سفیدی جمیع سادات و علما و مدرسان و شیخ الاسلامان و پیشنمازان و قضات و متولیان و حفاظ و سایر خدمه مزارات و مدارس و مساجد و بقاع الخیر و وزرای اوقاف و نظار و مستوفیان و سایر عمله سرکار موقوفات و محرران و غسالان و حفاران با اوست (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸ ص ۲). البته باید توجه داشت با حضور محقق «کرکی» متوفای ۹۴۰ قمری، منصب شیخ الاسلامی در کنار مناصب دیگر به وجود آمد (جعفریان، ۱۳۷۹ ج ۱، ص ۲۱۱) و پس از شاهعباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ ق)، سازمان دولت صفوی تا اندازهای با گذشته تفاوت کرد. در این دوره، صدر به عنوان مقامی اداری تر و شیخ الاسلام با مقامی دینی تر شناخته

شد؛ گرچه هر دو در اداره امور شرعی دخالت داشتند (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۲۰) فضلالله روزبهان خنجی متوفای ۹۲۷ قمری که دوره صفویه را درک کرده، عبارتی در کتاب خود آورده که به خوبی به تفاوت مقام صدر و شیخ الاسلام و موقعیت اداری تر صدر و به نقش واسطه بودن صدور میان اهل علم و پادشاه اشاره نموده است (روزبهان خنجی، ۱۳۶۲، ص ۹۵). بنابراین، وظایف صدر بسیار با اهمیت بوده است و هرچه را که به امور شرعی تعلق می‌گرفته را شامل می‌شده است. در سال‌های پایانی صفوی صدر خاصه مسئول رسیدگی به اوقاف سلطنت بود و صدر عامه یا صدر الممالک به اوقاف غیر سلطنتی و متعلق دیگر طبقات مردمی می‌پرداخت (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۲-۳).

چنان که ذکر شد عدم توجه و نوع رویکرد دینی نادرشاه مانع از حضور علمای دین در ساختار دیوانی دولتی شد. علاوه بر این نظامی‌گری و تسلط نهاد سیاسی بر نهاد دینی در دوره افشاریه، اهمیت متولیان دینی را به حاشیه راند. بیش از این خلق مقام ملاباشی به عنوان رئیس العما، از اهمیت صدر کاسته بود و در دوره افشاریه نیز با جمع شدن بساط علما در ساختار دیوانی و به حداقل رسیدن وظایف آن‌ها، فقط نامی از صدر باقی ماند و گویا وظایف این منصب نیز محو شد و آن جنبه از وظایف اجتماعی در منصب شیخ الاسلامی ادغام شده و در سال ۱۱۴۸ ق این منصب به میرزا ابوالقاسم کاشانی داده شد. چنان که در هنگام سفارت به عثمانی در سال ۱۱۴۸ ق با عنوان صدر الصدور از او یاد شده است (مروی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۴۸۰).

بی توجهی خاندان افشاریه به اوقاف نیز در نابودی منصب صدارت مؤثر بود. چنان که نظارت بر کل اوقاف از وظایف مقام صدر بود. اما نادر شاه و فرزندان او توجه شایانی به وقف نداشتند و بنابراین سایر وظایف شرعی صدر نیز در وظایف شیخ الاسلام ادغام شد. در منابع از شخصی به نام میرزا محمدعلی صدر یاد شده است (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۶۵۹). وی از طرف نادر شاه در سال ۱۱۵۷ ق به فارس رفت تا محمدتقی خان شیرازی را راضی کند که از نادر اطاعت کند اما ثمری نداشت (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۹۹؛ کلانتر، ۱۳۶۲: ۱۷). به نظر می‌رسد که این عناوین کار فیض آثار مربوط می‌شده و فاقد هرگونه ما فاقد هر گونه قدرت سیاسی بوده است.

در دوره کریم خان زند نیز از شخص میرزا محمدعلی صدرالممالک یاد شده است. فرمانی از کریم خان موجود است که بر اساس آن با تصدیق میرزا محمدعلی صدر، میرزا عبدالغفار قزوینی به «نظارت شرعیات و ارباب وظایف و عموم موظفین دارالسلطنه قزوین» منصوب می‌شود. در این فرمان با تعابیر مهمی از صدر یاد می‌شود «عالیجاه رفیع جایگاه، صدارت و سعادت پناه، حقایق و معارف کلاه، حاوی الفروع و الاصول، جامع المعقول والمنقول اسلام و اسلامیان ملاذی، نظام الصداره و الایاله میرزا محمد علی صدر جلیل القدر مملکت». از منصب میرزا عبدالغفار تعبیر به صدر نمی‌شود بلکه نظارت شرعیات وظیفه اوست که وظیفه و مقرری معادل ده تومان نقد و ده خروار جنس سالیانه دریافت می‌کند که علاوه بر هزینه معاش صرف «وظیفه موظفین و مصارف روشنایی و غیره مساجد و بقاع... بشود و ضروری است در رونق و رواج بقایع الخیر و مساجد و مدارس ساعی باشند» (اشراقی، ۱۳۵۱: ۱۱۴-۱۱۵). این فرمان حکایت از تغییر محسوس در نوع وظایف صدر دارد که با کاهش اوقاف بیشتر فعالیت او معطوف به نظارت بر رعایت شرع و مدیریت مساجد و مقابر شده است.

میرزا محمدعلی که قبل از این در دوره نادرشاه نیز صاحب این عنوان بود، فاقد هرگونه قدرت سیاسی بود و در دستگاه حکومتی نفوذی نداشت. از جمله کارهای او این که هنگامی که نصرالله میرزا عازم شیراز شد، صدر به استقبال او رفت و در احترام به او کوشید (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۲۹۰). در سال ۱۱۷۲ ق نیز واسطه بین زکی خان و تقی خان بافتی حاکم یزد شد تا مصالحه ایجاد کند و در واقع با کمک صدر تقی خان دستگیر شد (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۹۷-۹۶).

بر اساس روایات تاریخی وی در سال ۱۱۷۸ ق واسطه بین کریم خان و قبیله بنی کعب شد و توانست از سخت گیری و انتقام جویی خان زند نسبت به شیخ سلمان که مذهب اثنی عشری داشت جلوگیری کند (نامی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۳۴). میرزا احمد مقام صدارت را در دوره علی مرادخان (۱۱۹۵-۱۱۹۹ ق) با عنوان صدر الممالک المحروسه سلطانی در اختیار داشت و وظیفه تحویل داری و صاحب جمعی تعمیر مرقد ائمه (ع) در عتبات عالیات را بر عهده گرفت (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۶۵۸-۶۶۰). جعفر خان زند نیز «شغل صدارت مملکت را به جناب علامه العلمایی میرزا محمد باقر گیلانی شفت داد» (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۶۹۴). همچنین از شخصی به نام میرزا محسن نواب

صدر از علمای یزد یاد شده است که در سال ۱۲۰۱ ق در ورود جعفرخان زند به یزد به استقبال خان زند رفت (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۷۳۸).

عدم توجه منابع هم عصر افشاریه و زندیه به مقام صدر نشان از افول این منصب در سلسله مراتب دینی سده دوازدهم هجری می‌باشد. عدم توجه به وقف در دوره افشاریه و تداوم آن در دوره زندیه نیز قدرت این منصب را کم کرد. هرچند که اولیویه که در سال ۱۲۱۱ ق در ایران بود منصب مهم شرع را صدر و شیخ الاسلام دانسته است و برای صدر «نظارت عامه وجوهات و مصارف شرعی» را مهم‌ترین وظیفه می‌داند (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۶۹). با این حال منصب صدارت در شکل صفوی آن در دوره افشاریه و زندیه ضعیف شد و در آغازین سال‌های فرمانروایی قاجارها از محتوای صفوی آن تهی شد و به صدر اعظم تبدیل گشت که یک مقام عالی رتبه دیوانسالاری بود.

شیخ الاسلام

منصب شیخ الاسلامی نیز همانند صدارت، دارای پیشینه کهن در ساختار دیوانی دینی ایران بوده است. با اهمیت یافتن مذهب شیعه در دوره صفوی این منصب نیز اهمیت بسیار زیادی پیدا کرد. اما چنانکه از منابع دوره صفوی برمیآید در دوره شاهانی که نسبت به امور سیاسی چندان آگاهی نداشتند جایگاه شیخ الاسلام پایین‌تر از جایگاه صدر قرار می‌گیرد. و به نوعی توجه بیش از حدی نسبت به علما داشتند، قدرت شیخ الاسلامان نیز فزونی مییافت. در دو دوره این منصب از اهمیت بالایی برخوردار می‌شود؛ اتفاقاً هر دو دوره از لحاظ دینی در مجموعه‌ی دوره صفوی برجسته است. نخست دوره شاه طهماسب با حضور محقق کرکی و دوم دوره شاه سلطان حسین با حضور علامه مجلسی. با حضور محقق کرکی بود که عنوان شیخ الاسلام در دوره‌ی صفوی باب گردید (جعفریان، ۱۳۷۹: ۲۱۱) و با رحلت علامه مجلسی در شب ۲۷ رمضان سال ۱۱۱۰ م، از اهمیت این منصب کاسته می‌شود. تعیین حکم مرتدین و کفار و کسانی که به دین اسلام، پیامبر و یا امامان معصومین اهانت می‌کردند با شیخ الاسلام بود و اکثراً به مجازات سخت و سهمناکی محکوم می‌شدند مثلاً شیخ الاسلام پایتخت، خطبه جلوس پادشاه صفوی را می‌خواند (نامی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۸). معمولاً در سایر شهرها و ولایات نیز یک شیخ الاسلام فعالیت می‌کرد و حتی تولیت امامزاده‌ها را نیز بر عهده می‌گرفت (شاملو، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۹۵). بر اساس تذکره الملوک، شخص شیخ الاسلام:

«در خانه خود به دعوای شرعی و امر به معروف و نهی از منکرات می‌رسید. هر طلاق شرعی را در حضور شیخ الاسلام می‌دادند و ضبط مال غایب و یتیم اغلب با شیخ الاسلام بود و بعد از آن به قضاء مرجوع شد» (میرزا سمیعاً، ۱۳۶۸: ۳). همچنین «اسناد و قبالات مردم نیز به مهر او می‌رسید و هر ساله دویست تومان تبریزی وظیفه از خزانه عامره در وجه او مقرر بود» (میرزا رفیعاً، ۱۳۸۵: ۱۷۹). در اواخر دوره صفوی در مقام شیخ الاسلامی تزلزل رخ داد.

هنگامی که افغان‌ها اصفهان را تصرف کردند خیلی از علما کشته شدند و یا مهاجرت کردند. محمود افغان که برای اداره ایالات نیاز به دیوان سالاران ایرانی داشت دستور داد هر کس در شغل خود باقی بماند اما قضاوت و شیخ الاسلامی را به یک شخص افغانی که در زهد استشهار داشت واگذار کرد (مینورسکی و دیگران، ۱۳۸۱: ۲۰۱).

نادر شاه پس از کسب حکومت، مقام صدر و شیخ الاسلامی را به یک نفر داد. هیچ عالم مهمی در دستگاه حکومتی او مقام شیخ الاسلامی را به تنهایی نداشته است. ملاعلی اکبر را ملاباشی و میرزا ابوالقاسم را صدر الصدور نامید. اما این به معنای حذف این مقام در ایالات نبود. چرا که در وثیقه نامه نادری نام بسیاری از شیخ الاسلام های ایران آمده است. نظیر، ملاطالب شیخ الاسلام مازندران، سیدمحمدتقی شیخ الاسلام قزوین، حمزه غلجایی حنفی شیخ الاسلام افغان و ... (شعبانی، ۱۳۵۹: ۲۰۸). همین نویسنده از شخصی به نام میرزا زکی فرزند ابراهیم کرمانشاهی نام برده که عنوان شیخ الاسلام داشته اما در سال ۱۱۵۹ ق بر اثر سعایت دشمنانش به دستور نادر کشته شد (شعبانی، ۱۳۵۹: ۱۷۶).

بی گمان صدر نماینده قوانین شرعی مذهب اثنی عشری بود و با بی توجهی نادر نسبت به آن می‌بایست بر اهمیت شیخ الاسلام افزوده شده باشد. چنان که بر اساس مشاهدات دروویل که در اوایل دوره قاجاریه به ایران آمد درجه عالی روحانیت از آن شیخ الاسلام بود. به گفته وی؛ شیخ الاسلام رهبر مسلمانان شیعه است و در شهرهایی که مراکز اقامت بیگلیگی هاست، شیخ الاسلام حضور دارد (دروویل، ۱۳۳۷: ۱۲۸-۱۲۹).

لذا این مقام می‌بایست در ارتباط با توده مردم پیوند سختی داشته و وظایف شرعی و به خصوص قضاوت را عهده دار بوده باشد. نادر شاه این مقام را حذف نکرد اما از قدرت آن کاست و آن را به

قضاوت شرعی محدود ساخت. بنابر این نادرشاه قادر به حذف مطلق این منصب دینی نبود هر چند می‌توانست با حمایت یا عدم حمایت خود به آن قدرت داده و یا آن را در حد رابط بین مردم و حکومت باقی بگذارد. خود نادرشاه از این واسطه گری بهره برد، چنان که در سال ۱۱۴۳ ق و قبل از نیابت سلطنت، میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام کاشان را به نزد شاه تهماسب فرستاد تا خواهر شاه را خواستگاری کند (مروی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۲۱-۱۲۰). این منصب در دوره زندیه نیز حضور داشت. در دستورات کریم خان آمده است: «اول هر سال از همه حکام و عمال هر بلد مزین به مهر امام جمعه و قاضی شیخ الاسلام التزام نامه چه در دیوان اعلی می‌گرفتند بی برات مزین به مهر عمال سبعة و قبض دینار حبه از مالیات و صدریات و عوارض از رعایا نگیرند و دادوستد دیوانی نشود» (رستم الحکماء، ۱۳۵۲: ۳۰۸).

فرانکلین وظایف شیخ الاسلام در دوره زندیه را با مفتی عثمانی مقایسه می‌کند. به گفته او شیخ الاسلام به کلیه امور دینی احاطه دارد و در مراسم رسمی دینی چون اعیاد در مسجد بزرگ شهر وعظ می‌کند اما بر خلاف مفتی فاقد قدرت سیاسی است و منحصر به امور مذهبی می‌پردازد (فرانکلین، ۱۳۵۸: ۴۰، ۵۵). وارینگ نیز توزیع عدالت را در دستان او می‌بیند (رنجبر، ۱۳۸۹: ۷۶).

شیراز در دوره صفویه و بعد از آن نیز، یکی از مهمترین اقامتگاههای علما و شعرا، از جمله اهالی شیعه ی بحرین، احساء و قطیف، بود که در طی اقامت خود موفق شدند مناصب مختلفی، از جمله شیخ الاسلامی، را به دست آورند. (جعفریان ۱۳۸۷). استوارت (۱۳۸۰) نخستین بار، با بررسی و مطالعه ی منابع صفویه اعلام کرد که شیراز یکی از چهار شهر (هرات، مشهد، اردبیل و شیراز) بوده است که از دوره ی حکومت شاه اسماعیل اول و شاه تهماسب شیخ الاسلام داشته است.

بر اساس گزارش فسائی، شیخ صالح مجتهد بحرانی، از سال ۱۱۰۶ الی ۱۱۱۲ ه.ق (سال وفات او) قاضی القضاة مملکت فارس بود. در سال ۱۱۰۷ ه.ق، سید محمد بحرانی شیخالاسلام وفات یافت و محمدشفیع، شیخالاسلام شیراز شد. اما فسائی نگفته است چرا در سال ۱۱۱۵ ه.ق، شیخ الاسلامی به خاندان نسابه و به شخص میرزا مهدی حسینی حسینی محول شده است. در پی وقایع سال ۱۱۳۶ ه.ق و تحركات میرزا مهدی نسابه شیخ الاسلام، افاغنه به شهر و اهالی آسیب جدی وارد ساختند و میرزا مهدی کشته شد و در نهایت، کار به جایی رسید که اهالی، پس از خوردن سگ و

گرچه، به خوردن فرزندان خود پرداختند؛ و هر کس خواست از این بلیه نجات یابد، از شهر درآمد و به شمشیر افغان کشته شد. از سوی دیگر، نادرشاه با خالصه کردن موقوفات، دست خاندانهای مهم و قدیمی را، که به عنوان متولی سهمی داشتند، از منابع مالی کوتاه کرد و از نفوذ آنها کاست، و بر نارضایتی آنها افزود. به نظر میرسد این رخداد، شرایط مناسب را برای جایگزینی دیگرانی که در امور دینی مهارت داشتند، مهیا نموده باشد. این امور زمینه ساز انتزاع منصب شیخ الاسلامی از خاندان نسابه و انتقال آن به یک خاندان مهاجر به نام تمامی شد در شیراز شد. از جمله شیخ الاسلامان فارس در دوره زندیه می توان به شیخ محمد تمامی امامی (م ۱۱۷۰ ق) و شیخ محمد باقر تمامی (م ۱۱۹۷ ق) اشاره کرد. منصب شیخ الاسلامی که در خاندانهای روحانی به ارث می رسید پس از آن به شیخ محمد حسین تمامی (م ۱۲۲۵ ق) واگذار شد (فسایی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۹۲۲). این مقام در اوایل دوره قاجاریه نیز در شهرهای ایران وجود داشت و احتمالاً پس از آن تحت تأثیر علمای اصول گرا قرار گرفت.

ملاباشی

منصب ملاباشی از مناصب سال‌های پایانی فرمانروایی صفویان به شمار می‌رود. به طور کلی اصطلاح ملأ معنای ثابتی نداشته و معمولاً به کسانی گفته می‌شد که سطحی از مراحل علمی مذهبی را طی کرده بودند. و در واقع پیشوند پاره‌ای از علمای مشهور آن دوران بود. اما عنوان ملاباشی در تذکره الملوک با این عبارت تعریف شده است:

«مشارالیه سر کرده تمام ملاها و در ازمنه سابقه سلاطین صفویه ملأ باشی گری منصب معینی نبود. بلکه افضل فضلالی هر عصری در معنی ملاباشی در مجلس پادشاهان نزدیک به مسند مکان معینی داشته، احدی از فضلا و سادات نزدیک‌تر از ایشان در خدمت پادشاهان نمی‌نشستند و ایشان به غیر استدعای وظیفه به جهت طالب علمان و مستحقین و رفع تعدی از مظلومین و شفاعت مقررین و تحقیق مسائل شرعیه و تعلیم ادعیه و امور مشروعه به هیچ وجه به کار دیگر دخل نمی‌کردند و در اواخر زمان شاه سلطان حسین میر محمد باقر نام فاضلی با آن که در فضیلت از آقا جمال هم عصر خود کمتر بود به مرتبه ملأ باشی گری سرفراز و به تقریب مصاحبت، مدرسه چهار باغ را بن گذاشته، خود مدرس مدرسه مذکور گردید و داد و ستد وجوهات حلال را نیز می‌نمود و وجود بر

و تصدیقات را پادشاه نزد او می‌فرستاد که به مستحقین رساند و بعد از فوت او ملامحمدحسین نامی ملاباشی شد و به غیر از تدریس مدرسه مزبور به سایر اموری که ملاباشیان آن را مرتکب بودند، قیام و اقدام داشت» (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۲-۱).

بنابر این گزارش، ملاباشی در اواخر دوره صفویه در رأس ساختار سلسله مراتب دینی قرار داشته است. منصب ملاباشی در اواخر دوره صفویه پدید آمد (صفت گل، ۱۳۸۱: ۴۱۸-۴۱۶). و بنابر گزارش تذکره الملوک و دستورالملوک و وقایع السنین «رئیس برکل علما» شناخته شد. وی آنقدر مهم بود که شاه صفوی دستور داد «در هر باب هیچ کس از صدور و علما و سادات بر مشارالیه تقدم نکند» (خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۶). بنابر تحقیقات اولین ملاباشی دوران شاه سلطان حسین، میرمحمدباقر حسینی خاتون آبادی (۱۱۲۷ - ۱۰۷۰ ق) بود (صفت گل، ۱۳۸۱: ۴۳۰) و پس از درگذشت او «فضیلت پناه ملامحمدحسین ولد ملاشاه محمد تبریزی ملاباشی گردید» (خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۹) و این شخص همان کسی است که بعد از سقوط صفویه در خدمت شاه تهماسب به قزوین رفت و در سال ۱۱۴۸ ق نیز در شورای دشت مغان به علت طرفداری از خاندان صفوی به دستور نادر به قتل رسید.

با تحولات سیاسی‌ای که بعد از سقوط صفویه اتفاق افتاد، منصب ملاباشی هم در روال ضعف نهاد دینی، به زوال گرایید و از جایگاه اسلاف خود برخوردار نبود. بر خلاف دوره صفویه، ملاباشی دوره افشاریه معلم شاه نبود، بلکه وی مطیع محض شاه به شمار می‌رفت و حتی به عنوان یکی از ندیمه‌های او در سال ۱۹۶۰ ق به قتل رسید. منابع هیچ گونه گزارشی مبنی بر این که ملاباشی درباره مسائل دینی، نادر را نصیحت کرده باشد و یا در اعمال سیاسی او دخالتی کند، ارائه نمی‌دهند. از این رو ملاباشی دوره افشاریه هیچ گونه دخالتی در امور سیاسی نداشت و احتمالاً به لحاظ اعتبار دینی عهده دار سفارت به دربار عثمانی شد اما به لحاظ مذهبی برای نادر ثمره‌ای در بر نداشت.

به عقیده نظری منظم (۱۳۹۳) عواملی هم چون تضعیف منصب شیخ الاسلام، غلبه تفکر فقهی و تسلط فقها در امور از مهمترین عوامل پیدایش این منصب بوده است. هم چنین به نظر می‌رسد ملا باشی به عنوان عالی‌ترین مقام دینی، مشاور مذهبی شخص شاه بوده و اموری هم چون نظارت بر انجام امور مربوط به شریعت، امر به معروف و نهی از منکر، داد و ستد وجوهات حلال و... را

برعهده داشته است. داده های پژوهش هم چنین حکایت از آن دارند که ملاباشیان با استفاده از آشفته‌گی اوضاع سیاسی و نفوذی که در پادشاه داشتند؛ در رقابتهای سیاسی وارد شده و در اموری هم چون نصب و عزل ولیعهد و کارگزاران ارشد کشوری و نظامی و نیز دخالت در ایجاد شورشهای سیاسی و در نهایت تضعیف و سقوط سلسله صفوی نقشی موثر ایفا کردند. هم چنین ملاباشیان با حمایت از علمای امامیه و تألیف و ترجمه کتب و تدریس و تربیت شاگردان در تثبیت و ترویج مذهب شیعه امامی تأثیر داشتند.

در سازمان اداری دوره زندیه و حکومت محلی جانشینان نادر در خراسان از منصب ملاباشی در کنار شخص حاکم خبری نیست. با این حال این منصب تا پایان دوره قاجاریه هم حضور داشت و بیشتر به معلم شاهزادگان قاجاری اطلاق می‌شد (صفت گل، ۱۳۸۱: ۴۶۸). چنان که آقا محمدخان قاجار، در سال ۱۲۰۵ ق، از ملا محمدحسین مازندرانی ملاباشی دعوت کرد تا از طرف او به نزد مجتهد زمانه آقامحمدعلی کرمانشاهی رفته و او را به تهران بیاورد تا از او درس شرعی بگیرد (بهبهانی، ۱۳۷۰: ۱۵). به گفته دروویل نیز آموزش و پرورش کودکان خانواده‌های بزرگ برعهده ملاباشی‌ها بود (دروویل، ۱۳۳۷: ۱۲۸-۱۲۹).

قاضی

از جمله مناصب دینی، مقام قاضی بود که در مقیاس کوچک‌تر و محدودتر به وظایف شرعی از جمله قضاوت می‌پرداخت و زیر مجموعه شیخ الاسلام محسوب می‌شد چرا که براساس تذکره الملوک وظایف قضایی شیخ الاسلام «بعد از آن به قضاء مرجوع شد». از گزارش تذکره الملوک چنین بر می‌آید که قاضی «به تشخیص دعاوی شرعیه مردم موافق قانون شریعت» می‌رسید. او وظیفه «ضبط مال غایب و یتیم را بعد از زمان شیخ جعفر قاضی» (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۳) برعهده داشته است.

در دوره افشاریه منصب قاضی بالاترین مرتبه روحانی شهرهای کوچک محسوب می‌شد که تحت نظر فرماندار شهر به دعاوی مرجوعه رسیدگی می‌کرد و حاکم بعد از دریافت پیشنهادها و رأی نهایی را اعلام می‌کرد (شعبانی، ۱۳۵۹: ۲۰۷، ۲۰۲). بر اساس گفته‌های شوشتری، در دزفول شیخ

فخرالدین شیخ الاسلام بود و آقا طالب زبردست او به کار قضاوت می‌پرداخت (شوشتری، ۱۳۶۳: ۱۷۳).

در دوره زندیه نیز از فردی به نام میرزا محمدرضا یا میرزا رضا قاضی و گاهی قاضی عسکر یاد شده است که همواره در کنار امام جمعه حضور داشته است (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۲۹۵، ۳۷۰). حضور قاضی عسکر و ذکر نام او در جمع درباریان زند نشان می‌دهد مسئله قضاوت در امور مقامات رسمی و به ویژه نظامی مورد توجه بوده است. همچنین میرزا محمد تقی قاضی از شاگردان علامه بهبهانی در کربلا محسوب می‌شد و در تبریز عالم برجسته شهر بود و منصب قضاوت را نیز دارا بوده است. وی پس از بازگشت از عتبات به سال ۱۱۷۵ ق از طرف کریم خان مورد تکریم قرار گرفت و به منصب قضاوت نشست (دوانی، ۱۳۶۲: ۲۲۹-۲۲۸). ضمن تعیین مستمری برای او، از او خواسته شد: امور سجالات و عقود و مناکحات را اجرا کند و مردم را تحریم و ترغیب به صوم و صلوات، امر به معروف و نهی از منکر و پرداخت خمس و زکات نماید و سایر حکام و فرمانداران تبریز نیز حکم او را بپذیرند (دنبلی، ۱۳۴۹: ۴۹۸-۴۹۷). از این رو منصب قضاوت در میان مردم از احترام بالایی برخوردار بود و چنان که از منابع تاریخی این دوره بر می‌آید پناهگاهی برای مردم از ظلم و ستم حکام قلمداد می‌شد.

قاضی عسکر

منصب قاضی عسکر مربوط به ساختار دیوانی دینی بود و چنان که از نام او پیداست به «حکم شرعی عساکر منصوره» (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۳) می‌رسیده است. در اواخر دوره صفویه با وجود صدر و وظایف قضایی او، نقش قضایی قاضی عسکر به میزان زیادی کاهش یافت، زیرا نویسنده تذکره الملوک می‌گوید که پس از آن که صدر تعیین گشت، قرار شد همراه دیوان بیگی «به مرافعه شرعیه عبادالله رسد، آمدن قاضی عسکر به کشیک خانه دیوان بیگی متروک و شغل قاضی عسکر در اواخر زمان سلاطین ۲ صفوی منحصر به آن شد که عساکر نصرت مآثر، سواد ارقام تنخواه موجب خود را که به ممالک محروسه می‌فرستادند، به مهر قاضی عسکر می‌رساندند و مادام که سواد ارقام تنخواه موجب قشون به مهر قاضی عسکر نمی‌رسید، بیگلر بیگیان و حکام ولایات سواد مزبور را اعتبار و اعتماد ننموده، تنخواه نمی‌دادند» (میرزا سمیعا ۱۳۶۸: ۴-۳).

شاید محدود شدن وظایف قاضی عسکر بیشتر به رکود وضعیت سپاهیان در اواخر دوره صفوی مربوط باشد. از سویی دیگر هم با قدرت گرفتن ملاباشی و صدر، بی گمان به حیطة قدرت قاضی عسکر دست اندازی می شد.

در دوره نادرشاه به علت فزونی گرفتن قدرت و اهمیت سپاهیان و اولویت گرفتن مسائل سیاسی و نظامی، منصب قاضی عسکر می بایست حضور جدی داشته باشد. براساس روایات، میرزا ابراهیم قاضی سه دهی اصفهانی بعد از ورود نادر به اصفهان قاضی عسکر او شد (معلم حبیب آبادی، ۱۳۳۷، ج ۱: ۲۳۶). علاوه بر این از شخص میرزا محمد حسین فرزند میرزا عبدالکریم مشهور به پیر یاد شده است که منصب قاضی عسکر سپاه نادر را برعهده داشته است (شعبانی، ۱۳۵۹: ۲۰۷) و هم چنین میرزا زکی که از ندیمان نزدیک نادر شاه بود با عنوان شیخ الاسلام و قاضی عسکر از او یاد شده است (شعبانی، ۱۳۵۹: ۱۷۶). بر اساس منابع، اطلاعات ما درباره مناصب دینی دوره زندیه کم است در دوره زندیه از شخصی به نام میرزا رضا قاضی عسکر همایونی گزارش شده است (غفاری، ۱۳۶۹: ۳۷۰) که همواره در دربار خان زند در شیراز به سر می برد و از ارکان دولتی به شمار می رفته است.

امام جمعه و سایر متولیان

یکی از مشاغل و مناصب مهم دینی در هر شهر امام جمعه آن شهر بود. شیخ الاسلام و قاضی نیز می توانستند امام جمعه و جماعت نیز باشند و زیر نظر دولت انتخاب می شدند. چنان که میرمحمدحسین خاتون آبادی (م ۱۱۵۱ ق) شیخ الاسلام اصفهان بود که امامت جمعه را نیز بر عهده داشت. در نتیجه می توان گفت که هرچند که با سقوط صفویه مناصب مذهبی اهمیت و اعتبار خود را از دست دادند اما بعضی از این مناصب هم چون نماز جمعه و امامت آن ارتباط خود را با دولت حفظ کرد چنان که متولیان آن از سوی دولت انتخاب می شدند. از امامت جمعه اواخر دوره افشاریه می توان به زین الدین خوانساری (م ۱۱۶۷ ق) اشاره کرد. وی امام جمعه اصفهان بود و رساله ای درباره این که فرق غیر امامی نجس و از اسلام بیرون هستند، نوشت و فعالیت های دینی بسیار داشت. همچنین میرزا محمدتقی الماسی (م ۱۱۵۹ ق) از طرف نادر امام جمعه اصفهان شد و مدتی

را نیز در مشهد به این شغل پرداخت (معلم حبیب آبادی، ۱۳۳۷: ۳۱۵). وی عالم بسیار برجسته‌ای بود و آثاری چون الرسائل الکثیره و بهجۀ الاولیاء به فارسی از اوست (ضابط، ۱۳۸۴: ۲۱۸-۲۱۹). میرمحمدحسین خاتون آبادی، میرزا محمدتقی الماسی و زین الدین علی خوانساری از طرف نادر به امامت جمعه منصوب شدند. در حالی که نماز جماعت از طرف هر عالمی که در شهر حضور داشت ادا می‌گردید، نماز جمعه زیر نظر دولت بود با این حال این افراد ارتباط خاصی با حکومت نداشتند و به امور معنوی و دینی می‌پرداختند در حالی که در دوره قاجاریه امام جمعه بیشتر منصبی سیاسی و دنیوی محسوب می‌شد.

در دوره زندیه نیز امام جمعه از جمله «ملازمان شرعی دولت ایران» محسوب می‌شد، اما در سیاست دخالتی نداشت. شیخ عبدالنبی (م ۱۱۹۱ ق) امام جمعه شیراز و صاحب رأی و آثار بود (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۳۷۰). شیخ شرف الدین پسر امام جمعه صاحب «مقام صدر مملکت فارس» در اواخر دوره زندیه و اوایل دوره قاجار بود (فسایی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۹۸۵). کریم خان با عبدالنبی رابطه نیکویی داشت. با تمنای شیخ عبدالنبی بود که، منصب قاضی عسکری به ملارضای تبریزی تفویض شد (رنجبر، ۱۳۸۹: ۷۷). علاوه بر این ازدواج دو تن از شاهزادگان زندی ابوالفتح خان به سال ۱۱۸۱ ق و محمدعلی خان ۱۱۹۱ ق با خطبه‌ای که امام جمعه خواند عملی شد (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۳۷۰، ۲۹۵).

امام جمعه اصفهان نیز عبدالباقی خاتون آبادی (م ۱۲۰۷ ق) بود. وی که در عتبات درس خوانده بود عالمی دینی متبحر محسوب می‌شد و رسائلی چون اکمال الاعمال، جامع در اعمال ماه رمضان و ریاض رضوان از اوست (معلم حبیب آبادی ۱۳۳۷، ج ۱: ۳۱۴-۳۱۷). نویسنده دستورالملوک، متولیان مراقد متبرکه را نیز جزء سلسله مراتب دینی می‌داند که عبارتند از: متولی آستان مشهد، متولی آستانه قم، متولی آستانه حضرت عبدالعظیم در ری و متولیان «مزارات سلاطین صفویه در قم و متولی آستانه اردبیل» (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۱۷۹ - ۱۷۸). از این رو هر چند گزارشی در مورد این متولیان در دوره مورد بحث نیست اما حداقل می‌دانیم که میرزا محمد و میرزا مهدی که از خاندان مرعشی صفوی بودند از طرف نادر شاه و فرزندان او متولی آستان مشهد را بر عهده داشتند (معلم حبیب

آبادی، ۱۳۳۷، ج ۱: ۱۶۶-۱۷۳). در دوره زندیه نیز خاندان‌های سادات متولی باغ‌ها و اراضی موقوفه در اطراف شیراز بودند. از بعضی از این متولیان در فارسنامه ناصری یاد شده است.

نتیجه گیری:

با نگاهی به منابع می‌توان به این نکته اشاره کرد که ساختار دیوانی دینی در اواخر دوره صفویه ریشه در دوران پیش از آن داشته اما به علت رسمیت یافتن تشیع تغییراتی به خود دیده است. مثلاً صدر بر امور مذهبی نظارت تام داشت و یا این که ملاباشی رئیس العلما بود. در واقع به خاطر پیوند تنگاتنگ نهاد دین و دولت در دوره صفویه، اعضای ساختار دیوانی دینی در کنار گروه بی شماری از دیوانیان دستگاه دیوان سالاری صفوی قرار می‌گرفتند که تا اندازه زیادی منصب آن‌ها به تحولات سیاسی اجتماعی و بستگی داشت. اما در دوره افشاریه، بین ساختار دینی و سیاسی افتراق جدی اتفاق افتاد. رویکرد دینی نادرشاه باعث شد تشیع در حد یک فرقه در کنار سایر فرق مذهبی تنزل کند بنابر این متولیان سلسله و مراتب دینی نیز به همین سرنوشت دچار شدند. بنابراین اگر منابع چیزی در اختیارمان بگذارد باید نتیجه بگیریم که نقش اجتماعی علما در این دوران بیشتر بود و حضور علما در ساختار سیاسی کم رنگ بود.

در دوره زندیه نیز مناصب دینی رابطه اندکی با حکومت داشتند. در واقع خان زند برداشتی ساده از دین داشت که مناسب با مقتضای ایلیاتی او بود و هرچند به عالمان احترام می‌گذاشت اما هیچ گونه تلاشی در راستای احیاء ساختار دیوانی دینی دوره صفویه نکرد. لذا عالمان در دوره افشاریه و زندیه بیشتر رهبری اعتقادی مردم را در دست داشتند و وظایف مربوط به این کار را برعهده گرفتند.

منابع

۱. آصف، محمدهاشم (۱۳۴۸)، رستم الحکما (رستم التواریخ)، تصحیح و تحشیه مشیری، تهران، سپهر
۲. استرآبادی، میرزامهدی خان منشی (۱۳۴۱)، تاریخ جهانگشای نادری، به تصحیح عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار ملی ایران
۳. استوارت، دوین جی (۱۳۸۰) نخستین شیخ الاسلام قزوین، پایتخت صفویه؛ تحلیلی از رساله العقد الحسینی، ترجمه ی محمدکاظم رحمتی، آیینہ ی پژوهش، ش ۶۸، ص .

۴. اولیویه، گیوم آنتوان (۱۳۷۱)، سفرنامه اولیویه، ترجمه محمدطاهر میرزا، تهران، اطلاعات
۵. بهبهانی، احمدبن محمدعلی (۱۳۷۰) مرآت الاحوال جهان نما، به اهتمام علی دوانی، تهران، امیرکبیر
۶. خاتون آبادی، سید عبدالحسین، (۱۳۵۲) وقایع السنین و الاعوام، به تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، اسلامیه
۷. جعفریان، رسول، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، اقم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷.
۸. دروویل، گاسپار (۱۳۳۷)، سفرنامه دروویل، ترجمه جواد محبی، تهران، گوتنبرگ
۹. دوانی، علی (۱۳۶۲)، وحید بهبهانی، تهران، امیرکبیر
۱۰. دنبلی، عبدالرزاق بیگ (۱۳۵۱). مآثر سلطانیه، به اهتمام غلامحسین صدری افشار، چاپ دوم، تهران، ابن سینا.
۱۱. رنجبر، محمدعلی (۱۳۸۰) مشعشعیان، تهران، آگاه
۱۲. روزبهان خنجی، فضلالله، سلوک الملوک، مصحح: محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی، .
۱۳. شاملو، ولی قلی بن داود قلی (۱۳۷۱)، قصص الخاقانی، ج ۱، به کوشش حسن سادات نصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۱۴. شعبانی، رضا (۱۳۷۸)، مختصر تاریخ ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه، ج ۱، چاپ اول، تهران، سخن
۱۵. شوشتری، میرعبدالطیف (۱۳۶۳). تحفه العالم و ذیل التحفه، به اهتمام صمد موحد، تهران، طهوری
۱۶. صفت گل، منصور (۱۳۸۱)، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تهران، خدمات فرهنگی رسا
۱۷. عبدی، زهرا. (۱۳۹۴). رویکرد دینی نادر شاه و تأثیر آن بر شیعیان و عالمان شیعه. فصلنامه علمی شیعه شناسی، (۵۲)، ۱۳، ۱۳۵-۱۶۶.
۱۸. غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹)، گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، زرین

۱۹. فرانکلین، ویلیام (۱۳۵۸)، مشاهدات سفر از بنگال به ایران، ترجمه محسن جاویدان، تهران، مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی
۲۰. فسائی، میرزا حسن، (۱۳۶۷)، فارسنامه ناصری، ج ۱، به تصحیح منصور رستگار فسائی، تهران، امیرکبیر
۲۱. مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴)، عالم آرای نادری، ج ۱، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران، نشر علم
۲۲. معلم حبیب آبادی، میرزا محمدعلی (۱۳۳۷)، مکارم الآثار در احوال رجال و علما در دوره قاجار، اصفهان، نفائس مخطوطات
۲۳. میرزا رفیعا (۱۳۸۵)، دستور الملوک، ترجمه علی کردآبادی، تهران، وزارت امور خارج
۲۴. مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۳۴)، تذکره الملوک (سازمان اداری حکومت صفوی)، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، زوار
۲۵. نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق (۱۳۶۳)، تاریخ گیتی گشا، به تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال
۲۶. نظری منظم، اکرم (۱۳۹۳) منصب ملامبازی در عصر صفویه (زمینه ها، شکل گیری، وظایف (پایان نامه کارشناسی ارشد، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری - دانشگاه الزهراء - دانشکده الهیات